

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مسیر سلوک هر عارفی، هر درویشی، حالات و وضعیات مختلف پیش می‌آید که یک مقدارش از جانب خودش است برای انداز یعنی به او خبر بدهند که کارهای چطور بوده، یا برای تنبیه یعنی آگاهی. تنبیه هم یعنی بیدار کردن، برای بیداری و نه این تنبیهی که ما می‌گوییم. یک مقداری از بعضی از این حالات هم خداوند مستقیماً این کار را کرده، به هر قصدی که خودش دارد. این حالات، این تأثیرات غالباً نتیجه‌ی افکاری است که در خودش ایجاد شده. صحیح یا سقیم در خودش ایجاد شده و در آن لحظه خوب خودش می‌فهمد.

مثلاً چندی قبل نامه‌ای بود، یکی از فقرا نوشته بود در مورد اینکه در قدیم، غالباً فرموده‌اند که صورت شیخ را در نظر بگیرید، در خود رساله‌ی رفع شبهات که حضرت رضاعلی‌شاه مرقوم فرموده‌اند، این مسأله را توضیح داده‌اند. این یک درس روان‌شناسی است، به این معنی که بسیاری از تداعی معانی‌ها غیرارادی است. مثلاً هر وقت به یک آدم شیرازی بگویند: قرآن دروازه‌ی وسیعی دارد، آن شیرازی بلافاصله دروازه قرآن شیراز را در ذهنش می‌بیند، دروازه قرآن یک ساختمانی است، از یک حرف یک تصویر به خاطرش می‌رسد ولی دیگری چنین نیست. گاهی هم ممکن است از حرف، حرف به خاطرش برسد. یا از آهنگ، آهنگی. مثلاً تا یک آهنگی می‌شنوید بدون شعر، بدون تصنیف، فوری می‌گویید: این آهنگ فلان تصنیف است. از این صدا، یک صدای دیگری به خاطرتان می‌رسد ولی همان برای دیگری نه، چیز معمولی است.

برای درویش، مهمترین مسأله‌ای که در زندگی‌اش و در سلوکش هست، این است که در یک جلسه‌ی تشرّف یعنی مثل همه‌ی بشرها که بوده است، یک نام خدا به او داده شده، گفته شده. این واقعه و این مسأله باید در نظر او خیلی مهم باشد، گاهی اوقات آنقدر مهم است که معنای آن کسی که یعنی آن کسی که این اسم را به او یاد داده، یا به او تلقین کرده، یا چون معتقد بوده که باید گوش بدهد، امر کرده که این را بگو، این دو تا با هم متعارفند یعنی تا مسأله‌ی تشرّف می‌آید، آن مسأله خاطرش می‌آید یا تا آن به خاطرش می‌آید، آن نام، این شخص.

این است که توضیح این هم که حضرت رضاعلی‌شاه مرقوم فرموده‌اند، اول صورت شیخ و بعد به صورت قطب است. برای اینکه اول چیزی که برای درویش یک نزدیکی و ارتباطی که بین این ذکر و شیخ که ذکر را داده، در ذهنش وجود دارد، خیلی قوی است یعنی اولین ارتباطی که در ذهن شخص

ایجاد می‌شود، بین آن ذکر با شیخ است. یک قدری که جلوتر رفت، به معنای بیشتر ذکر هم توجّه کرد و آن ارتباطی که بین ذکر و دهنده‌ی ذکر وجود دارد، بیشتر قوّت می‌گیرد. اوّل که ذهنش روی شیخ متمرکز است برای اینکه مستقیماً در جلسه‌ی تشرفّ این شیخ است که به او گفته است، این ذکر را بگو. یک قدری که جلوتر رفت، اعتقادش محکم‌تر می‌شود، قوی‌تر می‌شود، می‌بیند که این ارتباط مثل این نخ، از شیخ بالاتر می‌رود یعنی می‌فهمد که این ارتباط از ناحیه‌ی قطب است. این است که بعد از مدّتی قطب به ذهنش متبادر می‌شود. بیشتر برود، آن معنای امامتی که در ذهن ما هست و به اصطلاح آن امام غایب، در ذهنش متجلّی می‌شود. به همین طریق اگر برود، به درجه‌ی امام برسد، در آن صورت خود امام را هم می‌بیند. این تکامل تدریجی است. بنابراین به صورت شیخ نگاه کردن یعنی آن مرحله‌ی اوّل که شیخ را مجسّم می‌بیند ولی همینطور که ذهنش وسعت پیدا می‌کند، ارتباط این ذکر را با موضوعات دیگر هم می‌بیند. به شیخ، به قطب، به در، دیوار، کعبه، حرم حضرت رضا، اینها همه در ذهنش یکی حساب می‌شود یعنی اگر هم صورت شیخ را می‌بیند، این بت پرستی نیست. اوّل به اختیار خودش نیست و نباید به اختیار هم باشد. به اختیار اگر باشد، بله! یعنی زور بزند که ببیند، نه! باید متوجّه ذکر و معنای ذکر باشد، هر وقت خداوند مصلحت دانست و هر وقت که مقتضای قدرت روانی این شخص بود، ممکن است همه چیز آشکار بشود. بنابراین اینطوری که در آن رساله هم فرموده‌اند، آزادی نیست. غیر ارادی همین قاعده‌ی روان‌شناسی است.

یکی مثلاً به شیخ توجّه نداشته ولی خداوند به این وسیله به او توجّه داده. از توجّه به شیخ در مقام اوّلیه‌ای که ارتباط شیخ را با ذکر بطور غیر ارادی درک می‌کند، تصرّف کرده که توجّه اشتباهی کرده که چرا من شیخ را توجّه کنم؟ چرا شیخ حاضر می‌شود؟ نه! خداوند باید در ذهن من حاضر بشود و کوشش کرده، بعد خداوند که ظاهر شده، همه‌ی آنها را دیگر هم ظاهر نشدند یعنی در واقع یک مرتبه نگران شده که همه‌ی آنها را از دست داده، نه! آن صورت شیخ که در مرحله‌ی اوّل دیده، آن برایش بت شده بود یعنی آن بت را گیر می‌کرد، بعد که یک درجه بالا رفته، باز هم به درجه‌ی بت نگاه می‌کرده به تصویر خداوند به اصطلاح. به ذکر خداوند. خداوند خواسته است به او توجّه بدهد. هر دوی اینها را از بین برده یعنی بت هر چه باشد و در هر اندازه باشد. این طریقه را اگر بفهمد، این تحلیل را اگر بفهمد، بسیار خرسند می‌شود و می‌فهمد در این مرحله شاید آن شعر مشهور شیخ محمود شبستری باشد به نظرم، می‌گوید:

[اگر بُت‌گر بدانستی که بت چیست یقین کردی که حق در بت پرستی است]

اگر توجّه کند می‌فهمد که همین دین بت پرستی، دینش بوده. بت هم نبوده، همان جلوه‌ای بوده. حالا گفته‌اند حالات مختلفی که می‌بیند، باید عرضه کند حالا دیگر خودش تعبیرش را نمی‌داند، تفسیرش را نمی‌داند، وقتی عرضه کند، تحلیل روان‌شناسی انجام

می شود و خودش یک قدم به جلو می رود.

ان شاء الله خداوند به همه ی ما چشم بینا و گوش شنوا بدهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی،

صبح شنبه، تاریخ ۱۰/۱۱/۱۳۹۴، جلسه برادران ایمانی)

\*\*\*\*\*

اخلاقیات بشر یعنی عادات و رسوم و اعتقادات مال وجود ماست، همین وجودی که اسمش حسن است، حسین است. چون جان را که خداوند فرموده است: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲) یعنی نفخه ی روحی من، این عادات و رسوم و اخلاقیات متفاوت، از کجا آمده؟ در بدن جایش کجاست؟ البته زیست شناسان، اطباء در طی تاریخ خیلی در این راه زحمت کشیده اند که چیزی پیدا کنند. خودِ بشر، عَرَفِ بشر، هر بشری خودش بیستی دارد، جوان بوده، بچه بوده، گریه می کرده، شیرخواره بوده ولی آنها را به یاد ندارد. گو اینکه این روان شناسان امروزی، روانکاوان، می گویند: آثار آن دوران که ما وارد نیستیم، در ذهن همه هست و حتی آثاری از قرن های قدیم ولی از وقتی که این بشر به وجود آمد، به وجود آمدنش، مال آن خون و مایعات و چیزهای مرد است، در واقع یعنی خون مرد. این اصطلاح را هم پیدا کرده اند یعنی بشرها از اوّل گفته اند که ما همخونیم. خودِ وجود، همانطوری که من الان مثلاً حرف می زنم، خودم می دانم چی دارم می گویم. آن کسی هم که به وجود می آید، گو اینکه خودش دست و پایی ندارد، همینطوری هلش می دهند می آید ولی یک خرده می داند منتها آنچنان دانستنی که اثر ندارد، بداند یا نداند. فقط اثرش بعدها در ذهن است. بنابراین وقتی از خونی به دنیا آمد، گفته اند همخونی به مسأله ی ولادت ارتباط دارد که می گویند خون بدن را ایجاد کرده، وقتی می گویند ما هم خونیم یعنی همان خونی که من را به وجود آورده، همان خون هم این را به وجود آورده که مجموعه ی اینها تبدیل به نژاد می شود. اینها علم هایی است، دانش هایی است که خودِ بشر بدون خواندن هیچ درسی جزء فطرتش است که می داند و بنابراین به خون که نژاد باشد، به همخونی خیلی اهمّیت می دهد. یک نکته ی مؤثّر دیگری غیر از خون هست و آن شیر است، شیرِ مادر. قبل از اینکه این کارخانه های نستله یا چی و چی، ایجاد بشود که می خواهند جای مادر را بگیرند و شیر درست کنند، البته از لحاظ علمی خدمت بزرگی به جامعه ی بشریّت است ولی به هرجهت چیزی است که بشر را از طبیعت درآوردند. از آن حوضچه ای که طبیعت باشد و در آن بود، درآورده اند که کم کم بی نیاز بشود یعنی امروزه می توان گفت نوزادی که به وجود می آید از مادرش بی نیاز است. گو اینکه نیازهای روانی، مهر و محبت، تربیت، همه ی اینها هست و اینها را مادر برآورده می کند ولی به هرجهت، بدون مادر هم می تواند نفس بکشد و جان داشته باشد. این است که در قدیم دایه خیلی نقش مهمی داشت و شیر گاو یا گوسفند را هم در قبایل برای نوزاد مصرف نمی کردند، آن را برای بزرگ ها مصرف می کردند. در اینجا هم شیر

نقش مهمی دارد، همان نقشی که خون در تولید فرزند داشت. این مثلی هم که بعضی ها به عنوان نفرین، سوگند، می‌گویند: شیرم را بر تو حرام کردم. خدا شیر را به این مادر داده که به این بچه بدهد. «شیرم را بر تو حرام کردم» یعنی با تو یکی تلقی نمی‌شوم. این هم نقش دوّم تولید بشر و حفظ آثار و عقاید قدیمی است که آنچه از دیگران شنیده، نگه دارد. این مثل ها هم زاینده‌ی یک آگاهی و دانش غیر عمدی است. به این جهت می‌بینیم که خیلی ها، مثل فرعون که می‌خواست همه‌ی نوزادها را بکشد، خداوند نظر داشت که موسی را نگه دارد، او را به دست یکی گذاشت که شیر بدهد بزرگش کند. پیغمبر ما هم صلّ الله علیه و آله از شیر حلیمه‌ی سعدیه، بزرگ شد و می‌بینیم که چقدر محبت و توصیه راجع به دایه داشت و حتّی در قواعد شرعی هم گفته است همان اندازه که در نسب خودتان دقت دارید، برای مادرتان هم و برای دایه‌ی خودتان هم محبت داشته باشید. به این جهت هم یک مقدار زیادی از آداب و رسوم، به اینها مربوط می‌شود.

البته مادامی که بچه متولّد نشده، خوراکش خون مادر است. بعد از تولّد، همان خون که در رگ‌های مادر بود، تبدیل به غذا می‌شود، تبدیل به شیر می‌شود. این است که شیر و خون، هر دو در نظر ما از لحاظ احترام و ادب مهم است. به همین دلیل هم در مذهب ما توصیه شده است که مراعات شیر و احترامات آن را به جا بیاوریم و مکتب رضاع (رضاع یعنی شیرخواری) یک آداب و رسومی دارد که همه حاوی از احترام به مادر است و همچنین مسأله‌ی صله‌ی رحم، آداب و رسومی دارد که آنها ناشی از نسب است.

باید سعی کنیم هیچوقت به پدر که مظهر خون است و مادر که مظهر شیر است، بی‌اعتنایی نکنیم و همیشه احترام آنها را داشته باشیم، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۵)

**بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تقری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.**

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت کزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال @jozveh121 در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.